

درس خارج فقه استاد رضا برنجکار

۹۹/۰۲/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر

رجال

دروس به زبان عربی

دروس سطوح عالی

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه ها

شهرستانها

کربلا

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس ها

راهنما

تقریر نویسی

مشکلات

ثبت نام

ثبت نام

ویرایش اطلاعات

نرم افزارها

پخش زنده-کامپیوتر

پخش زنده-اندروید

آرشیو مدرسه فقهات

موضوع: کرونا، شرور، و علیت طبیعی ۴

در پایان بحث مناسب است اشاره ای به دیدگاه های فیزیکدان

ها در باره علیت طبیعی داشته باشیم.

هم ارسطو که پایه گذار علوم طبیعی قدیم در غرب است و هم
فرانسیس بیکن از پیشگامان علوم طبیعی در رنسانس تاکید می
کنند که علوم طبیعی در صدد کشف قوانین حاکم بر طبیعت
است و این کشف، متوقف بر یافتن علل طبیعی است. وقتی با
آزمایشات درک کردیم که علت جوشیدن آب، حرارت صد درجه
می باشد، آنگاه می توان گفت هر آبی در صد درجه می جوشد.
پس، پیش فرض دانشمندان طبیعی پذیرش علیت طبیعی است.
البته برای آنان فرقی نمی کند که قوانین طبیعی، ذاتی اشیاء باشد
یا مجعول خدا. آنچه برای آنان مهم و پیش فرض است وجود
تاثیر و تاثیرهای طبیعی است و با منشا فلسفی و تحلیل متافیزیکی
این تاثیر و تاثیر کاری ندارند.

دیدگاه ارسطو را درباره تحلیل علیت طبیعی، قبلا در نظریه دوم
بررسی کردیم. حال دیدگاه فیزیک کلاسیک و فیزیک کوانتم را
در این باره نقل می کنیم. باربور درباره فیزیک کلاسیک و فیزیک
کوانتم می گوید:

فیزیک در قرن نوزدهم یعنی تا سال ۱۸۹۰ عبارت بود از پرداخت و پرورده تر ساختن مکانیک نیوتنی ... فیزیک قرن نوزدهمی، جبری بود، چه علی الاصول و نظرا این امر را ممکن می دانستند که اوضاع آینده همه سیستمهایش را از روی وضع کنونی شان محاسبه کنند. از سوی دیگر تحویلی یا فروگاهشی بود، چه به نظر می آمد همه قوانین اگر نگوئیم از مکانیک ذرات، لا اقل از قوانین حاکم بر چند نوع از ذرات و میدانها، قابل اشتقاق بود... فیزیک قرن نوزدهمی، در معرفت شناسی، نظرگاه اصالت واقعی خامی داشت. یعنی نظریه های علمی را المثنای واقعی و حقیقی و عینی جهان، چنانچه هست و مستقل از روند شناختن آن، می پنداشت... بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ چند آزمایش حیرت انگیز به عمل آمد که مفهومش را فقط با زبان غیر کلاسیک می شد بیان کرد... در سال ۱۹۱۳ بور مدل اتمی معروفش را پیش نهاد و در مدل اتمی او یک هسته سنگین وجود داشت که در اطراف آن الکترونها می گردند و در این گردش فقط از مدارهایی که انرژی تکه-تکه یا کوانتایی دارند می گذرند.

در فیزیک کلاسیک "اگر کسی وضع و سرعت یک جسم را در نقطه اولیه در زمان بداند و از قوانین حرکت آگاهی داشته باشد، می تواند وضع و سرعت آن جسم را در هر زمان دیگر پیش بینی کند... لاپلاس به صراحت می گوید: ما می توانیم حالت فعلی جهان را معلول حالت قبلی آن و علت حالت بعدی اش بدانیم... برای چنین موجودی هیچ چیز غیر یقینی نیست و آینده مثل گذشته و در مقابل چشمانش حاضر است."

گاه به دیدگاه فیزیک کلاسیک در باب علیت طبیعی، دترمینیسم یا اصل تعین یا اصل موجبیت گفته می شود. بر این اساس، رابطه ضروری میان برخی علل طبیعی و معلولات وجود دارد که بر اساس آن می توان به صورت قطعی آینده را پیش بینی کرد. البته باید

توجه داشت که حتی اگر نظریه دترمینیسم پذیرفته شود ، این نظریه نمی گوید که منشا این ضرورت، ذات اشیاء طبیعی است یا جعل الهی و اساسا دیدگاه های فیزیکی در خصوص تحلیل های متافیزیکی ساکنند. با این حال از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم تحولاتی در فیزیک رخ داد که نظریه دترمینیسم دچار تردید بلکه انکار قرار گرفت. " تحقیقات فیزیکدانان نشان می داد که وضعیت ذرات اتمها را نمی توان پیش بینی کرد و آنها از نوعی نظام بی نظمی برخوردارند و فیزیکدانان فقط می توانند با احتمالات خود را قانع سازند، اما این که میزان این احتمال و عدم قطعیت آن چقدر است، روشن نبود. تا این که ورنر هایزنبرگ توانست میزان عدم قطعیت را به طور کلی مشخص سازد. وی معتقد بود که رابطه عکس بین وضعیت مکانی یک الکترون و سرعت آن وجود دارد، از این رو، هر چه مکان و وضع یک الکترون دقیق تر اندازه گیری شود، به همان اندازه میزان و دقت پیش بینی سرعت آن کاسته خواهد شد... منظور نهایی اصل عدم قطعیت این است که ممکن نیست در آن واحد هم موقعیت مکانی و هم انرژی جنبشی یک ذره را به دقت تعیین کرد... نمی توانیم توضیح دهیم که چرا اتم خاصی در یک لحظه خاص فروپاشیده می شود و در لحظه ای دیگر نمی شود یا چه عاملی باعث می شود که آن اتم الکترونش را در این جهت خاص گسیل کند و در جهت دیگر نکند... اصل عدم قطعیت از جمله مواضع مهم مکتب کپنهاکی به شما می رود. مکتب کپنهاکی، مکتب و مشرب خاصی در فیزیک و فلسفه علم است که تفسیر خاصی از فیزیک کوانتم دارد. از پیروان این مکتب می توان به بور، هایزنبرگ و دیراک اشاره کرد. به عقیده دانشمندان پیرو مکتب کپنهاک، عدم تعین یک ویژگی عینی در نفس طبیعت است... طبق این نظریه می توان نتیجه گیری کرد که مجال برای رویدادهای تازه و

پیش بینی ناپذیر در طبیعت باز است... مهم ترین پیامد معرفت شناختی اصل عدم قطعیت، انکار قاعده علیت بود. خود هایزنبرگ قاعده علیت را به این صورت فرمول بندی کرد: "اگر حال را به طور دقیق بدانیم، آینده را می توانیم پیش بینی کنیم". از آنجا که هایزنبرگ منکر وجود قوانین علمی حاکم بر حوادث اتمی است، اعتقاد دارد مکانیک کوانتومی، انهدام علیت را تثبیت می کند... اصل علیت در سطح زیر اتمی کاربرد ندارد بلکه سر و کار آن با احتمالات آماری است. اصل علیت به نفی موجبیت بر اساس تعریف لاپلاس منتهی می شود. چون به لحاظ نظری تعیین وضع و سرعت هر الکترون یا ذره اتمی در لحظه معینی از زمان نامیسر است، نمی توانیم وضع و سرعت یک لحظه را با وضع و سرعت لحظه دیگر به شیوه ای متعین و قطعی ربط دهیم. بنابراین، هیچ موجبیتی در سطح زیراتمی یا میکروسکوپی وجود ندارد... سر آرتور ادینگتون ادعا کرد... اصل عدم قطعیت مشعر به امکان اراده آزاد است... نتیجه ای که باید از استدلالات علم جدید گرفت این است که دین برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷، برای یک فرد علمی-منطقی، پذیرفتنی شد. برخی پیشنهاد کردند که عدم تعین های اتمی همان ساحتی است که در آن خداوند با مشیت خود جهان را اداره می کند. ویلیام پولارد معتقد بود که در هر حادثه کوانتومی، مشیت الهی تصمیم می گیرد که کدام یک از امکانات کوانتومی به فعلیت برسد. خداوند بر رویدادها اثر می گذارد بدون آنکه به صورت نیرویی فیزیکی عمل کند. از آنجا که که یک الکترون در ترکیبی از حالت ها مکان مشخصی ندارد، خداوند برای به فعلیت رساندن یک حالت بالقوه از میان بالقوه گی های جانشین، به نیرویی نیازمند نیست و خداوند از راه هدایت نمودن اتم های بسیار با مشیت خود، برهمه رویدادها تسلط و حاکمیت دارد... برخی از دانشمندان معاصر حتی برآند

که امکان در کار بودن عوامل غیر فیزیکی را نباید نادیده گرفت. جان بابل ریاضیدان کانادایی می گوید در مقام استدلال فرض کنید که کسی بتواند غیبت علت فیزیکی در حوادث اتمی را ثابت کند، اما این، امکان علل غیر فیزیکی را فراهم می کند. این علل می تواند اذهان انسانی، موجودات مجردی مثل ملائکه و شیاطین و حتی عمل سیستم خود خدا باشد. این عوامل غیر فیزیکی، طبق تعریف، ورای تفحصات علمی است. پس، از لحاظ علمی مجاز نیستیم که ادعا کنیم غیبت علت فیزیکی، غیبت هر نوع علتی است".

انیشتین و برخی فیزیکدانها مثل بوهم به مخالفت با مکتب کپنهاکی پرداختند و برآن شدند که عدم قطعیت در کوانتم مربوط به جهل ماست نه نبود علیت. جمله معروف انیشتین این بود: "من باور نمی کنم خدا تاس می اندازد".

در مقام جمع بندی نظریات فیزیکدانها درباب علیت طبیعی نکات زیر را می توان بیان کرد:

۱. اصل علیت اصلی بدیهی و عقلی است و مشاهدات تجربی نمی تواند آن را رد کند.

۲. ویژگی ضرورت علیت، از مقومات اصل علیت نیست که با رد ضرورت علیت، اصل علیت رد شود. بر اساس نظریه سنت الله، علیت طبیعی وجود دارد اما ضرورتی در این علیت نیست.

۳. قابل محاسبه نبودن برخی امور طبیعی در فیزیک، می تواند علت های مختلفی داشته باشد، از جمله جهل ما یا نداشتن ابزارهای مناسب اندازه گیری یا دخالت خدا بر اساس نظریه سنت الله.

۴. بر اساس مشکل استقراء، علم تجربی هیچ گاه به علم کامل و قوانین کلی دست نمی یابد.

۵. بر فرض که فیزیکدانها به علل و قوانین طبیعی دست یابند، آنها نمی توانند منشا این قوانین و ذاتی یا مجعول بودن آن را بررسی کرده و تحلیلی متافیزیکی درباره آن ارائه کنند، زیرا این کار با روش عقلی انجام می شود نه روش تجربی و فیزیک دان ابزار چنین کاری را ندارد.

۶. اگر اصل علیت را نپذیریم، باید علوم تجربی را کنار بگذاریم، زیرا قوانین طبیعت مبتنی بر علیت است و بر اساس بخت و اتفاق و تصادف، هیچ تحقیق تجربی قابل انجام نیست.

